ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم

بہترین اوان بلاغت توامان کتاب فیض اکتساب

المسمی بہ

از تصنیف لطیف تالیف شریف فضیلت دستگاہ بلاغت پناہ

سرمایۂ سخن ۱۳۲

ناظم بے بدل زبان دان بیان جناب مولوی محمد سعید صاحب تخلص شمسی

باہتمام

کمترین بندگان خلائق نحیف عاصی عبید اللطیف عفی عنہ

در مطبع محبوب شاہی بحلیۂ طبع آراستہ و پیراستہ گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدِ آن نامور که از هر نام
صفتِ خویش میکند اظهار

باعثِ خلق فالق الاصباح
خالقِ جان و جسم و جنت و نار

باسط و رازقِ چه نیک و چه بد
منعم و ربّ هر صغار و کبار

او مستغنی نیازمند الست
او مذلِّ عصات و بدکردار

خافضِ منزلِ سیه نام
رافعِ رتبه های نیکوکار

اوست اول که ابتدایش نیست — اوست آخر که نیست حد و کنار

واحد و مالک و سلام و عزیز — متکبر مهیمن و جبار

حافظ و نور و هادی و باقی — واحد و ماجد و صمد ستار

متعال و کبیر و حی و لطیف — نافع و محیی و ممیت و ضار

مشفق و مهربان عفو و رؤف — راحم است و غفور نام غفار

در نعت

نعت آنرا که نام نامی او — هست با نام ایزدی بکنار

خاتم انبیا حبیب الله — شاهد و منجی و ناصر و مختار

شافعی آنکه از وجاهت او — کس نماند ز عاصیان در نار

ساقی آنکه آب کوثر را — بنماید باستان ایثار

صادق و مصلح است و شفیع — رحمت و مصطفی نبی جبار

اوست مزمل اوست مدثر | اوست یٰسین و طٰہٰ بی تکرار

ذات پاک محمد عربی | هست سرّی لطیف از اسرار

ق

هر وجودی که هست در موجود | هر ظهوری که هست در اظهار

موجدش اوست باعث ایجاد | مظهرش اوست باعث اظهار

صد صلوٰة و سلام ایزد پاک | بر وی و بر آل و صاحبان کبار

التماس

بندهٔ مستمند هیچمدان | ناتوان و حقیر و زار و نزار

خوشه چینی ز خرمن اعلام | فضله بردار خوان اهل وقار

گل پژمردهٔ ز گلشن هند | بید خشکی کنار جوئبار

آه نامه سیاه و تر دامن | آه بگذشته از سر هنجار

چون گدائی به پیش اهل دل | پیش یاران حق برد زنهار

در نواهی صحیح چون سالم / در اوامر علیل چون بیمار

عامی عام در ضلال بگم / بندهٔ خاص ایزد دادار

یعنی خاصی به بندگی ملک / نه چو خاصان مقبلان کبار

راجی و چشمدار و شاد بکام / بعنایات و رحمت غفار

هاشمی نیازمند نحیف / هاشمی ضعیف کودن سار

عرض دارد بخدمت احباب / حالت خود بنا بر اظهار

کانچه ز اعجاز دلبران شوخ / لطف کم غصه و غضب بسیار

مائل دلبری شباب بدم / رفت بر من گذشت لیل و نهار

رنج بردم گهی به غصهٔ شان / گاه گشتم بلطف کام برار

گاه از رنج فرقت جانان / پیچ خوردم بخود چو پیچان مار

گاه از وصل شوخ یاران نغز / تازه بودم چو گل بفصل بهار

با همه زین دار و گیرِ دارِ عشق | از همه یک یکان او شدم دو چار

گه صنم یافتم چو عمر عزیز | بهرِ عاشق گهی چو خونین کار

زلف دیدم چو ظلِ یزدانست | گاه دیدم چو عقرب و چون مار

همچنین عضو عضو خوبان را | یافتم نوع نوعِ عشوه بکار

بهر یکیشان نامِ شان گراست | گونه گونه بحالِ شان اطوار

آنچه از تجربه رسید مرا | خواستم تا در آورم بشمار

پس بعونِ خدای عز و جل | جمله را داده ام بکلک نگار

نام سرمایهٔ سخن کردم | زانکه سرمایه ایست گوهربار

ای سخن دوستانِ نکته شناس | ای معانی رسانِ خوش هنجار

من ندارم متاعِ شعر بدست | نیستم از مذاقِ نظم شعار

گر درین بحث کج ادائی من | یعنی در نظم و وزنِ ابیات

لغزشی آید و خطائی رود	عفو سازید ای اولو الابصار

هاشمی بعد ازین بکن آغاز
اصل مقصود در انجمن نگار

در اسماء معشوق

نام معشوق آنچه اهل سخن	گفته اند نظم کرده ام بشمار
جان و جانان و جان جان و پری	قاتل و ظالم و صنم عیار
شوخ و مست است و سرکش و خونریز	جنگجو جان ستیز خونی کار
گلبن و مهوش است سرو سهی	سرو قد بیوفا و هم غدار
ترک خونخوار هست و ستمگر	فتنه انگیز و هم پریرخسار
مهجبین خوش است و چشم سیاه	خوبرو خوش لقا و دل آزار
رم آهو غزال و آفت جان	سنگدل سیمتن پریچهر

بت و عمرِ عزیز و عمرِ دراز | ساقی و خوش نگاه هم دلدار
ماه و مهر است گلعذار و حبیب | بعد مرغوب شاهد است و یار

در بیان زلف

آنچه در زلف گفته اند سخن | پس سه قسم است موی را انگار
یک معقد دگر مجعّد دان | سومی آن مسلسل است انگار
اوّلین آن کلّه کلاله دوم | سومی کاکل از عجم هشدار
آن مجعد که پر شکن باشد | آن مسلسل که موی زنگی سار
زلف گویندش آنچه اهل زبان | باشد آویزان آنچه تا رخسار
تا بنا گوش آنچه آویزانست | نام آن گیسوست ای هشیار
آنچه تا دوشش میرسد آنرا | طره خوانند هر صغار و کبار
آنچه تا پا می فتد بر خاک | نیز گویند زلف پای دلدار

دیگر آن نامہای اہل سخن
می نویسم بلوح دل بنگار

ظلمت و ظل و عقرب و ثعبان
شب یلدا و سایہ و زنار

ہندو و عنبرین و مشک گیں
حلقہ و ابر و برقع و طرار

شب دیجور و شب قدر شبرنگ
شام و زنگی و رہزن و ہم مار

سنبل و دلفریب و شمشاد است
جادو و زاغ و پرشکن پیدا

تازیانہ ہست دستہ ریحان
رسن و لام و میم و ہم تاتار

دام و قلاب و پا دام دگر
رشتہ و نیز طرۂ طرار

باد پیما و بیقرار بود
سنبلستان و ہم پریشان کار

در بیان پیشانی

جبہہ و ناصیہ است پیشانی
در عرب باز در فن اشعار

مشتری و سهیل و زهره صبح | یا ز کف الخضیب ای هشیار

در تشبیهات فرق سر

اینچه فرق سر دلارام است | یا که تیغ خط سحر ای یار

یا خط استواره ظلمات | کهکشان خط و برق خشان سیار

در بیان ابرو

هست ابرو دو نوع ای دانا | یا که پیوسته یا گشاده بش[illegible]

یا بر در اصطلاح شعر و سخن | می‌نویسم بیا ببین بر

ماه نو نون و کاف چوگان نیز | طاق و محراب هندوی تلوا[illegible]

هست با مد و پیش و قوس قزح | قاب قوسین ذوالفقار گذا[illegible]

در بیان چشم

چشم هرچند نوع خوش باشد | یکی شهلا که هست نرگس را

خواب آلوده دو می سوم
هست میگون که سرخ چون میخوار

رائج آن کشیده گوشه چشم
نام کردند همچنین بیمار

حرف عین است و صاد نیلوفر
نرگس و ترک و زاهره جادو و کار

جام و ساغر غزال و تیر بادام
هندو و بابل است و مردم دار

هم زجاجی و فتنه و سیماب
ناوک انداز باشد و خونخوار

هست شاهین و جادو و خشم
نیز مخمور و عبهر و بیمار

در تشبیهات مژگان

هست مژگان باصطلاح عجب
هدب و باز در فن اشعار

نشتر و ناوک و سنان خنجر
نیزه و تیر و رمح و نوک خار

چنگل باز چنگل شاهین
هم خدنگ است تیغ پیکان ها

مار الماس سبزه و قلم شکن
موی سپید نوک خامه یاد بدار

در تشبیهات نگاه

در نگاهِ صنم چو پی بردم
نشئه می و آفت و جانسوز

گرد برین چنین لم اظهار
برق و آتش متاع سوز قرار

در تشبیهات رو

روی دلدار البسی سماست
غره و طلعت است و شمس و قمر

آنچه باید زد فترم برد آر
عارض و وجه و چهره و دیدار

ید بیضا و مرات و کافور
طشت زر عاج آفتاب عذار

مصحف و دین رخ و صحیفه و نور
قبله و کعبه صفحه و رخسار

دست موسی و صبح و شمع و ماه
بیضه و جام جم شفق گلنار

نیمروز و ختن طلیعه روم
گل سوری و گلستان و بهار

گل و گلزار و باز نیستنا
ورق لاله نیز لاله زار

هست جام جهان نما و خط — آتش و آب و هم بهشت و نار

در تشبیهات خط

گر نشان خط صنم پرسی — بشنو از من بتو کنم اظهار

عنبر و مشک و مورچه و قلم — خط ریحان حبش و خط غبار

دام و زنجیر و دود و دو تار — جدول مشک و جدول زنگار

نامهٔ خضر و لام و پر غراب — طوطی و عشق و عود نیل و خار

قیر و مینا و هم بنفشه بود — سوخته عود هست و اسود مار

در تشبیهات خال

وصف خال صنم همی سازم — که دلم بهر اوست زار و نزار

حجر اسود است و تخم سپند — مگس و زاغ و خون سوخته یار

حبشی و بلال و عنبر بیش — یا بلا بر درِ عاشق زار

مشکدانه و دانهٔ اسپند — یا نسویدا که راز آن دادا
دلِ فرعون و اختر و فلفل — عنبر و مشک و مردم است شما

در تشبیهاتِ لب

میکنم من بیان از سرِ شوق — لبِ آن جان نوازِ شیرین کا
رطب و شیر و شکر و خرما — شهد و عناب و آبحیوان سا
روح و راح و زبرجد و یاقوت — حوضِ کوثر مل و عقیق و نا
یا نمکدان و طوطی و حلقه — خاتم و پسته و نگین گلنا
لعل و مرجان و ماهِ نو میِ خام — شفق و عیسی است و قرمز نار

در تشبیهاتِ دندان

دُرِ دندانِ آن بتِ پرفن — میکشم من بسلکِ وصفای یا
شبنم و سلکِ لؤلؤ و پروین — دُرِ خوش آب و دُرِ جوهر دار

شمع راه عدم ثریا نور | مظهر نسترن تگرگ واله نا

نسترن غنچه یاسمین غنچه | نیز الماس و انجم ای دلدا

در تشبیهات دهان

دهن یار یا که منهل نوش | که روانند زان چنین انها

خاتم و درج و نقطه موهوم | نقطه و خال و تنگ شکربار

هیچ و معدوم و ذره راه عدم | سر مو غنچه پسته میم شمار

کوزه قند و صفر و چشم مور | صدف انگشتری نمکدان سا

حقه لعل و حقه مرجان | جوهر فرد و قطره گوهر با

در تشبیهات زنخ

هست مدعو بحسن گوی نگون | زنخ آن نگار شیرین کا

سیب و گوی و شمامه نون و بهی | چاه و تفاح و سیب جنت وا

در تشبیهات غبغب

غبغب یار یا که گرداب است	یا که آبی بهی و طوق نگار

در تشبیهات گردن

هست گردن با صطلاح عجم	عنق و جید و رقبه بی تکرار
اصطلاح سخنوران عجم	اینچنین است از بهین شعار
دست آویز شوشهٔ سیم است	شاخ مرجان و هم صراحی وار
شمع کافور و گردن آهو	دستهٔ عاج و هم بیاض نهار

در تشبیهات سینه

آنچه در سینهٔ صنم گشته	همچو ندرت نوشته اند اشعار
یافتم آنچه من بجهد تمام	می نویسم بلوح دل نگار
تختهٔ سیم و باز تختهٔ عاج	گل نسرین عریه و لوح نگار

در تشبیهات پستان

هست پستانِ دلستانِ صنم ۔ چند گونه بطرزِ نیکوکار

قبهٔ نار و حباب و سنگِ بیخت ۔ بلبله سنگ غنچه دست فشار

سر زنبور دست مال ترنج ۔ اینقدر یاد گیر ای هشیار

در تشبیهات ساعد

ساعدِ یار شاخ مرجان است ۔ غنچهٔ عاج و هم نگارین کار

هم بلورین حمایلِ سیمین ۔ میکنندش به بر حمایل وار

در تشبیهات بر و دوش

بر و دوشِ صنم که بس زیبست ۔ میکنم من بشوقِ دل اظهار

آئینه صبح و یاسمین و سمن ۔ سیم و نسرین صفای صبح بهار

در تشبیهات انگشت

سر انگشت را بنان نامند	دیگر آن نامها ز من بردار
قلمهٔ عاج و نیشکر فندق	دم قاقم قفای سه پندار

در تشبیهات پنجهٔ مخمس

پنجهٔ دستِ دلربای عزیز	پنجگونه مسمی است ای یار
گل شگفته و پنج برگه بود	دو رمه آفتاب و برگ چنار

در تشبیهاتِ قد

هاشمی وصف کن بشانِ دگر	قدِ دلجوی آن بتِ عیار
سرو و سروِ بلند سرو سهی	گلبنِ تازه هست و تازه بهار
آرزوی دراز و عمرِ دراز	نیز آرامِ جانِ ما شمار
قد قیامت بجاست یک نیزه	بل بلند آتش است قدِ نگار
شاه فرد است مصرعِ موزون	طوبی عرعر الف صنوبر دار

در تشبیهاتِ کمر

کمرِ یار را چه وصف کنم	هست اندیشه هیچ از رهِ بار
رشتهٔ زندگی و موی دراز	معنیِ باریکی عدم انگار

در تشبیهاتِ سرین

این سرین است یا که سیمین کوه	دست مالِ زین و دست افشار

در تشبیهاتِ ساق

ساقِ آن سیمتن ستون بلور	یا بود دستهٔ گلِ گلزار
شاخِ مرجان ستونِ عنّابی	یا که شاخِ بقم بجسمِ نگار

در بیانِ وجود

از وجودش که جود موجود است	کسرِ و این جدا کنند شعار
جُدلہ مَن وُجُودہ جُودًا	گرچہ موجود شد بشان ضرار

غصهٔ یار راحتِ دگرست
غمزهٔ او را بود وفای هزار

صد ملامت کشید قیس بدشت
بس ملامت گرفت ازان هنجار

بوجودش زبس کرامتهاست
نتوان گفتنم یکی ز هزار

بگذر قصهٔ گذشته بخوان
کن ز لطفِ سخنوری اظهار

چمنستانِ خلد و خرمنِ گل
سیم باغ است و گلبن و گلزار

هست آرام ده وجودِ صنم
شور شهٔ گل دگر چه بستان آر

در تشبیهات رفتار یعنی خرام

چیست رفتارِ آن صنم یعنی
برق بادِ صبا نسیم بهار

هم نسیمِ سحر شمیمِ گل
نرمی رفتِ آب ای رفتار

در تشبیهاتِ لطف

باز گویم سخن ز لطفِ صنم
تا که گردد لطیف زان اشعار

ابر دریا و چشمهٔ کوثر	نیز باران رحمت غفار

در قهر و غضب

قهر آن جان ستیز و شر انگیز	آتش دوزخ است پر ز شرار
برق و صور قیامت طوفان	وقنا ربنا عذاب النار

در خنده و تبسم

خندهٔ دلنواز آن دلبر	هست زنگیونه یاد کن ای یار
شکرین برق باشد و نمکین	نیم بشگفته غنچهٔ صبح بهار

خاتمه

شکر حق این بیاض خوش مضمون	حسن اتمام یافت زیب نگار
سعی و فکر من بجای رسید	یعنی فرصت بیافتم زنگار
هاشمی این دعاست کای داور	کن تو مقبول جمله این اشعار

قطعہ

تاریخ اختتام کتاب از کلام فصاحت انضمام بلیغ متانت التزام نکتہ آرا دقیقہ پیرا جناب سید شریف صاحب دام رافتہ

ازشفق وحجم ذی فخر ہاشمیم
سرمایۂ سخن بس تصنیف خوشنما ست

از روی عیان ہست حب ازلی ذوات
دیدار جمال خود را در خود زہی خوشنما ست

راز نکہ درمیان معشوق و عاشق آمد
اینجا نمایش او در حلہ شوق فرا ست

معشوق را سراپا بستہ مصنف از حق
ہر کس کہ دید گفتا این لائق ثنا ست

از روی وجد سال ختمش شریف گفتا
آئینہ جمال معشوق با صفا ہست

ایضاً

از سخنور سخن شناس عالی قدر نیکو اساس
شاعر بی ہمتا فصیح یکتا جناب محمد
یعقوب علیصاحب المتخلص بہ سخنور
دام لطفہ

زہ چہ یاور رسالہ پیدا کرد | باشمی گشت آدم معنی
نام ہر مایہ سخن ظاہر | باطنا گوہر یم معنی
مثل طوطی بگاستان فنشر | کرزند ہر کسی دم معنی
بہر گلگشت بلبلان سخن | ہست گلزار خرم معنی

گفت ہاتف سخنور سالش
باقی نظم عالم معنی

ایضاً

از زبان ندرت بیان شاعر لبیب ماہر
ادیب بلند نظر عالی قدر جناب سید
امیر الدین صاحب
دام عنایتہ

ماہر علوم و فنون وحید — تازه فرمای رسم و قسم سخن
یعنی آن ماسنجی که فرموده — عمده پیرایه زیب جسم سخن
نکته سنجان از و گرفته محصول — در سراپای یار رسم سخن

سال ختم کتاب گفت امیر
جان فزا شاہد طلسم سخن

تمت